



● هربرت مارکوزه

«مارکوزه» و جهان سوم

□ نوشته: دکتر محمود کتابی دانشیار گروه علوم اجتماعی - دانشگاه اصفهان

■ چکیده مقاله:

□ تا قبل از جنگ جهانی دوم، «جهان سوم» چندان مورد توجه نبود و مسائل و رویدادهای آن، بیشتر در حاشیه و به تبع مسایل و حوادث دو جهان دیگر - دنیای سرمایه داری و بلوک کمونیست - مطرح می شد. با پایان یافتن جنگ، کاربرد اصطلاح «جهان سوم» متداول گردید و مناقشه در مورد آن آغاز شد. از آن زمان تاکنون، بحث درباره درجه یکپارچگی و تجانس «کشورهای جهان سوم» و دایره شمول این عنوان، ادامه داشته و در این خصوص، اختلاف نظر هایی اساسی پدید آمده است.

هدف از نگارش مقاله حاضر، نه بررسی تاریخی، جامعه شناختی و یا سیاسی «جهان سوم» است و نه ارزیابی و نقد واژه ها و تعبيرات متعددی که در سالهای اخیر به عنوان مترادف یا جایگزین برای اصطلاح «جهان سوم» مطرح شده است: از قبیل «کشورهای در حال توسعه»، «ممالک کمتر توسعه یافته»، «کشورهای عقب مانده» یا عقب نگهداشته شده»، «ممالک نادر» و یا حتی «کشورهای تازه صنعتی شده»^۱. موضوع و منظور اصلی این مقاله، بررسی و نقادی دیدگاه ویژه مارکوزه درباره جهان سوم است. چنین می نماید که بحث مارکوزه، در چارچوب نظریات رایج مربوط به توسعه جهان سوم قرار ندارد. اصولاً او برخلاف شیوه معمول پیشنهاد یا نظریه جدیدی برای توسعه ارائه نمی کند. از نظر او، جهان سوم، بیشتر در ارتباط با دنیای صنعتی و در پیوند با انقلاب جوامع صنعتی مطرح و مورد توجه است. مارکوزه که فعلاً شرایط ذهنی و عینی بروز انقلاب را در جوامع صنعتی غرب فراهم نمی بیند، به طغیان جوانان تندرو، روشنفکران سازش ناپذیر، زاغه نشینان و مردمان کشورهای صنعتی عقب مانده و سرانجام به نیروهای تولیدی اعم از کارگران کشاورزی و پرولتاریای نوپای صنعتی در جهان سوم امید بسته است. در اینکه جهان سوم، از بعضی جهات، با نیروهای مخالف جامعه صنعتی هماهنگی و سازگاری دارد، نمی توان تردید کرد اما این نظر نیز کاملاً محل تأمل است که نیروهای مترقی در جهان سوم بتوانند جایگزین نیروهای انقلابی در جهان صنعتی شوند.

از طرف دیگر، بدبینی مارکوزه در مورد امکانات صنعتی شدن کشورهای کمتر توسعه یافته و نیز در خصوص احتمال پیدایش روند آزادی و رهایی در این ممالک، با نقشی که او برای آنها به عنوان محلل انقلاب و محرک دگرگونی اجتماعی و رهایی کشورهای صنعتی - قائل است متناقض به نظر می رسد.

■ ■

□ هربرت مارکوزه، فیلسوف و متفکر آلمانی تبار آمریکایی در دهه ۷۰-۱۹۶۰ شهری جهانی یافت. بحث درباره جهان بینی و اندیشه فلسفی، سیاسی و اجتماعی مارکوزه و نیز بررسی همه جانبه آثار او در حوصله این مقاله نیست. با اینهمه، برای بررسی دیدگاه وی درباره جهان سوم، ناگزیر باید به این نکته اشاره کرد که شهرت او در میان جوانان بیشتر مرهون تاثیر و نفوذ کلام او در جنبشهای مخالف نظام موجود در اروپای غربی و امریکا بوده است.^۲ شهرت مارکوزه، بویژه، با انتشار کتاب «انسان تک ساحتی» گسترش یافت.^۳ هدف مارکوزه در این کتاب، نقد جامعه صنعتی امریکا بود. باید توجه داشت که مارکوزه اصولاً وظیفه فلسفه را «انتقاد از آنچه وجود دارد»، می پنداشت.^۴ به همین مناسبت مارکوزه را، همراه بعضی فیلسوفان و اندیشمندان هم مشرب وی، فیلسوفان انتقادی و نظریه های آنها را «نظریه انتقادی»^۵ خوانده اند.

نخستین چاپ کتاب «انسان تک ساحتی» مارکوزه به سال ۱۹۶۴ انتشار یافت. چنانکه گفته شد، کتاب مزبور، در نقد جامعه صنعتی و انحطاط فرهنگ آن به نگارش درآمده است. مارکوزه، در این کتاب، به انسان زیر سلطه و به بردگی کشانده شده در جامعه صنعتی نو اشاره می کند. به نظر او جامعه، شیوه ها و الگوهای مصرفی خاصی را بر افراد تحمیل کرده و انسانها را به اشیاء مبدل ساخته است. مارکوزه برآنست که مناسبات تولیدی جامعه صنعتی،

□ درحالی که در جامعه‌های پیش از عصر تکنولوژی، شخصیت آدمی از دو عنصر تن و روان متشکل بود و نفس اندیشیدن و چون و چرا کردن بر اعتبار انسان می‌افزود، اینک در عصر فن‌شناسی و سلطه فن‌آوران، ذات و جوهر واقعی انسان فراموش شده و جای آن را «شینی گونگی» و اصل و معیار بهره‌وری اقتصادی گرفته و مصرف چیزهای بیهوده، آدمی را از تفکر درباره مسائل بنیادی زندگی بازداشته است.

□ مارکوزه در برابر نظام فن‌سالاری، از انسان‌هایی سخن می‌گوید که می‌خواهند بابتی منطقی‌ها و نابخرده‌ی‌های جهان تک‌ساختی بدرود گویند؛ نیروهائی که جامعه کنونی رانفی و انکار می‌کنند: روشنفکران، دانشجویان، محرومان کشورهای عقب‌مانده سرمایه‌داری و جهان سوم.

سبب شده که انسان به طور کلی، از یاد برود و همچون ابزار و وسیله‌ای برای تولید به شمار آید.^۹ البته، او به این واقعیت اذعان دارد که فن‌شناسی، دستاوردهای مهمی برای بشریت، بویژه برای انسان جامعه صنعتی، داشته است، اما در عین حال، معتقد است که فن‌شناسی و پیشرفتهای علمی، به یکنواختی آحاد جامعه منجر شده و به جای تامین نیازهای راستین انسانها، به گسترش نیازهای کاذب آنان، پرداخته است. مارکوزه، در کتاب انسان تک‌ساختی، انسان از خود بیگانه معاصر را مورد نقد قرار می‌دهد و او را ملامت می‌کند که توان هرگونه طرد و انکار وضع موجود را از دست داده است.^{۱۰}

دگرگونی یعنی عوامل ذهنی و عینی بر یکدیگر منطبق نیست. به دیگر سخن، عامل عینی (یعنی زیربنای انسانی فرایند تولید) که به شکل طبقه کارگر، هدف و مورد استثمار است، بر عامل ذهنی یعنی برآگاهی ذهنی موجود در افشار روشنفکر و احساس نیاز به دگرگونی که در میان زاغه نشینان اقلیتهای قومی و نژادی نیز احساس می‌شود، انطباق ندارد.^{۱۸} به دیگر سخن، میان فاعل تاریخی و خردی که تغییر دهنده مناسبات فن‌آورانه است، شکافی ایجاد شده است.^{۱۹} این دو عامل، در بخش بزرگی از جهان سوم، با یکدیگر تطبیق می‌کند. در آنجا جبهه‌های آزادیبخش ملی و چریک‌ها پشتیبانی کارگران و کشاورزان به مبارزه مشغولند.^{۲۰}

دیدگاه مارکوزه در مورد رابطه جهان سوم با «جهان اول» یا جهان صنعتی اندکی به توضیح نیاز دارد. چنین می‌نماید که او از این لحاظ، با اندیشه صاحب نظران طرفدار «نظریه وابستگی»^{۲۱} از جمله «گوندرفرانک»، «هال باران»، «امانوئل والرشتاین» و امثال آنها موافق باشد که کشورهای جهان سوم به منزله کشورهای پیرامونی یا اقمار کشورهای مرکزی یا کشورهای مادرند. نظریه‌پردازان مکتب وابستگی، بر این باورند که توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم، پدیده‌ای ذاتی است و معلول یا مربوط به ویژگیهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی خود این ممالک نیست. اینان توسعه نیافتگی را بیشتر ناشی از ارتباطهای تاریخی گذشته و مناسبات نابرابر اقتصادی میان کشورهای توسعه نیافته (پیرامون) و کشورهای توسعه یافته (مادر) می‌دانند.^{۲۲} مارکوزه نیز، اعتقاد دارد که کشورهای سرمایه‌داری صنعتی به مرحله‌ای

کارگران و کشاورزان را، نیروهایی ضد انقلابی می‌خواند که «در نظام تکنولوژی مستهلك شده‌اند و به خاطر افزایش دستمزد و رفاه نسبی زندگی، به تسلیم و رضا و سازشکاری تن در داده‌اند».^{۱۴} در چنین شرایطی، رسالت تغییر و دگرگونی انقلاب متوجه کدام گروه یا گروه‌هاست؟ مارکوزه، بویژه بهنگام گسترش و اوج جنبش دانشجویی دهه ۶۰-۷۰ اروپا و آمریکا، نسبت به نیروهای نو حامل انقلاب خوشبین بود. به اعتقاد او، نیروهای فن‌شناسی، نتوانسته است شیرازه تفکر و مقاومت اینگونه گروه‌ها را در برابر نظام فن‌سالاری به طور کامل، در هم شکند. این نیروها کدامند؟ مارکوزه از انسانهایی سخن می‌گوید که می‌خواهند با بی‌منطقی‌ها و نابخرده‌ی‌های جهان تک‌ساختی وداع گویند، نیروهائی که جامعه کنونی رانفی و انکار می‌کنند: روشنفکران، دانشجویان، اقلیتهای نژادی و قومی و محرومان کشورهای عقب‌مانده سرمایه‌داری و جهان سوم.^{۱۵} درک رسالتی که مارکوزه برای روشنفکران قائل می‌شود چندان مشکل نیست. او بر آن است که ترکیب طبقه کارگر دگرگون شده است و قشر عظیمی از «بقه سپیدان»^{۱۶} تکنیسین‌ها، مهندسان و متخصصان، به خیل کارگران پیوسته‌اند و در این میان، نقش «بقه آبی‌ها»^{۱۷} یا کارگران یدی، در پویش تولید کاهش یافته و بر اهمیت روشنفکران و متخصصان و باصلاح کارگران فکری افزوده شده است.

چیزی که درک آن اندکی دشوار می‌باشد، نقشی است که او برای جهان سوم، بویژه جبهه‌های آزادیبخش و نیروهای چریکی آن، قائل است. به عقیده مارکوزه در جهان غرب و در جامعه صنعتی کنونی، دو عامل تحول و

به عقیده مارکوزه، «بزرگترین بدبختی امروز، دگرگونی مفاهیم آدمی و صنعت و تبدیل آن به نوعی واقعیت تکنولوژی است. این دگرگونی، از پایان یافتن روزگاری خبر می‌دهد که فردیت انسان با نگرش به دو ساخت وجود او ملازم بود. یعنی روزگاری که جامعه به فردیت و ساخت درون بشر ارجح می‌نهاد.»^{۱۱}

درحالی که در جامعه‌های پیش از تکنولوژی، شخصیت آدمی از دو عنصر تن و روان متشکل بود و نفس اندیشیدن و چون و چرا کردن بر اعتبار آدمی می‌افزود، اینک در عصر فن‌شناسی و سلطه فن‌آوران، ذات و جوهر واقعی انسان فراموش شده و جای آن را «شینی گونگی» و اصل و معیار بهره‌وری اقتصادی گرفته و مصرف چیزهای بیهوده، آدمی را از تفکر درباره مسائل بنیادی زندگی بازداشته است.^{۱۲} هدف اصلی مارکوزه در کتاب انسان تک‌ساختی - هدفی که او نومیدانه آن را تعقیب می‌کند - پدیدآوردن انسانی نو، در جامعه‌ای نوست، انسانی خالی از سلطه و آزاد. وقتی کاربر مبنای نیازهای واقعی، و نه کاذب، تنظیم شود، هنگامی که کالاهای مورد نیاز، بی‌هیچگونه تحمیل و الزامی، تولید و توزیع گردد، زمانی که ساعات کار کارگران به حداقل کاهش یابد و آموزش و پرورش همگانی و همه‌جانبه گسترش یابد، آن‌گاه می‌توان به تحقق مقدماتی جامعه‌ای آزاد و آزادی بشری امید بست.^{۱۳}

آیا شرایط برای رهائی و آزادی بشر از قید و بند فن‌شناسی آماده است؟ در جامعه فن‌زده و فن‌سالار صنعتی، کدام نیرو می‌تواند آزادی و رهایی انسان را تحقق بخشد؟ حقیقت این است که مارکوزه، در کتاب «انسان تک‌ساختی»، سخت ناامید است و انقلاب آینده را در حیطه توانائی نیروهای کارگری نمی‌داند. او حتی

رسیده‌اند که دیگر نمی‌توانند به منابع خود بسنده کنند و با دیگر کشورها در دیگر مناطق جهان روابط عادی تجاری داشته باشند.

این کشورها به قدرتهایی امپریالیستی بدل شده و بواسطه نفوذ اقتصادی و فنی، و در مواردی دخالت نظامی مستقیم، بخشهای بزرگی از جهان سوم را به اعمار خود تبدیل کرده‌اند.^{۲۳}

به هر تقدیر، تکامل امپریالیسم و پویایی و دگرگونی آن، بر توسعه جهان سوم اثر گذاشته است تا آنجا که می‌توان گفت اشکال و الگوهای دگرگونی در جهان سوم، برای کشورهای صنعتی، بیگانه و فرعی محسوب نمی‌شود.

مارکوزه، در این مورد، از «طبقه کارگر بیرونی» به عنوان عامل اساسی ایجاد دگرگونی بالقوه در قلمرو بزرگ سرمایه‌داری سخن می‌گوید.^{۲۴} در کشورهای جهان سوم، پدیده تقارن^{۲۵} عوامل انقلاب موجود است: پرولتاریای این کشورها که بیشتر جنبه روستائی دارد زیر ستمی دوگانه است:

یکی از سوی طبقات حاکم بومی و دیگری از جانب کلان شهرهای بیگانه. در این میان، بورژوازی آزادمنشی که بتواند با تهی‌دستان متحد شود و مبارزه آنها را رهبری کند، وجود ندارد. اقلتاری دست که به این ترتیب، با فقر مادی و معنوی مواجهند، به رهبران تندرو متکی می‌شوند. از آنجا که کنش سیاسی اقتصادی منسجمی نیز وجود ندارد که بتواند موجودیت جامعه کنونی در کشورهای جهان سوم را تهدید کند، مبارزه در برابر دستگاه حاکم شکلی نظامی، بویژه شکلی چریکی به خود می‌گیرد تا بدین طریق بتواند از سرکوبی و اختناق نظام جلوگیری کند.

با این همه، مارکوزه در مورد پیروزی قطعی جهان توسعه نیافته مطمئن نیست و معتقد است که قدرتهای امپریالیستی، کوبای دیگری را تحمل نخواهند کرد. او نسبت به آرمانگرانی بیپوده، هشدار می‌دهد و خاطر نشان می‌کند که تنها، جنگ چریکی و مقاومت مردان و زنان در ویتنام و یا فشار افکار عمومی جهانی، مانع کاربرد سلاحهای هسته‌ای یا نیمه هسته‌ای بر ضد شورشیان جهان سوم نشده است. مانع اصلی در این میان، وجود قدرتهای هسته‌ای دیگر، بویژه قدرت هسته‌ای اتحاد شوروی پیشین بوده است.^{۲۶} سخن بر سر این است که اینک که شوروی پیشین فروپاشیده و قدرت اتمی آن نیز

□ به نظر مارکوزه، کلید معمای جهان سوم (در زمینه آزادی و تولید) در دست کشورهای پیشرفته صنعتی است. تنها تضعیف قدرت‌های بزرگ از درون، می‌تواند تأمین مالی و تجهیز نیروهای سرکوب‌گر در جهان سوم را متوقف سازد.

□ فروپاشی یکی از دو ابرقدرت، زمینه را برای یگانه‌سازی ابرقدرت دیگر مناسب‌تر کرده و شرایط توسعه را برای جهان سوم باز هم دشوارتر ساخته است. آیا جهان سوم که در راه توسعه با مشکلات فراوان روبروست می‌تواند، چنانکه مارکوزه می‌پنداشت، همچون میانجی یا محلل انقلاب برای جامعه صنعتی عمل کند؟ به نظر می‌رسد که در سالهای پایانی سده بیستم، تحقق نظریه مارکوزه درباره رسالت جهان سوم بیش از پیش سخت شده باشد.

حاصل نخواهد شد.^{۲۷}

از این گذشته، مارکوزه نسبت به فرایند صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه با بدبینی می‌نگرد و آنها را همچنان واپس مانده می‌خواند.

پرسشی که برای او مطرح است این است که آیا در کشورهایمانند هند و مصر، ظاهر فرهنگ کهن توانسته است با صنعت و فن سازگار شود؟ آیا نیروی کار فعال این کشورها توانسته است مستقل از ابزار تولید، عمل کند؟ آیا فرهنگ و سنت این کشورها با فرایند صنعتی شدن همساز است یا برعکس، فرایند صنعتی شدن آغاز شده است بی‌آنکه فرهنگ و آداب و رسوم مردم برای زندگی صنعتی و نتایج آن آماده شده باشد. مارکوزه در این جامعه‌ها نیز به وجود تناقض میان پدیدارهای صنعتی و آزادی فردی اشاره می‌کند. پرسشی که او در این باره مطرح می‌کند این است که چگونه می‌توان، در شرایطی که انسان از مبارزه و پیکار برای نیل به زندگی راستین و آزادی و رهائی بازداشته شده است، ابزار تولید را در جهت نیازمندیهای اساسی متمرکز و تولید را به منزله تنها هدف تلقی کرد.

او، ضمناً، این سوال را مطرح می‌کند که آیا پیشرفتهای صنعتی می‌تواند با نیروهای مخالف زندگی سنتی هماهنگ و همسو شود و در راه توسعه از آنها بهره‌گیرد یا نه؟ به هر تقدیر، مارکوزه تردید ندارد که هویس صنعتی کردن در کشورهای جهان سوم باید با آداب و سنن و نظام کار افراد جامعه سازگار باشد. او بهبود زندگی مردم را در گرو انقلاب اجتماعی، اصلاحات ارضی و مبارزه با افزایش جمعیت می‌داند و معتقد است تنها پس از تحقق این شرایط می‌توان به صنعتی شدن امیدوار بود.^{۲۸} انقلاب اجتماعی

تابع نظریات و ملاحظات غرب منتفی شده است، کدام عامل، یا عوامل، می‌تواند خطر استفاده از این گونه سلاحها را در برابر کشورهای نافرمان «جهان سوم» منتفی سازد؟

بنابراین، پرسش این است که جهان سوم در برابر نیروی سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان صنعتی چه می‌تواند بکند؟ مارکوزه برآنست که کلید حل معمای جهان سوم (در زمینه آزادی و تولید) در دست کشورهای پیشرفته صنعتی است. تنها تضعیف قدرتهای بزرگ از درون، می‌تواند تأمین مالی و تجهیز نیروهای سرکوب‌گر در جهان سوم را متوقف سازد.

اینجاست که مارکوزه برای جبهه‌های آزادیبخش ملی ارج قائل شده و آنها را به عنوان عواملی که «شاهرگ حیاتی امپریالیسم» را در دست دارند تلقی می‌کند. او به الگوهای کوبا و ویتنام اشاره می‌کند و توانایی مردم این کشورها را که تنها به اتکاء اراده خود در برابر نیروی سهمگین فنی و اقتصادی سرمایه‌داری مقاومت کردند و آنها مورد تهدید قرار دادند، می‌ستاید. به این ترتیب، مارکوزه نه تنها به جنبش‌های جهان سوم خوشبین است بلکه این گونه جنبشها را، هم از لحاظ مادی و هم جهت آرمانی و عقیدتی به عنوان محلل و محرک بروز انقلاب در جوامع صنعتی مؤثر می‌پندارد و مورد ستایش قرار می‌دهد. به اعتقاد او همبستگی روشنفکران جهان صنعتی با محرومان جهان سوم به بنیادگرانی چپ نو شکل و جهت بخشیده است. انقلاب برون‌ی از لحاظ عقیدتی و آرمانی نیز به عاملی اساسی در درون کلان شهرهای سرمایه‌داری مبدل شده است. با وجود این نیروی بی‌بدیل و قدرت عقیدتی «انقلاب بیرونی»، نتیجه مطلوب، بدون فروپاشی ساختار درونی و انسجام نظام سرمایه‌داری

و پیشرفت صنعتی در کشورهای در حال توسعه فقط با اتکاء به منابع طبیعی بومی که برای تامین نیازهای اساسی و زندگی انسانی لازم می باشد، امکان پذیر است. در کشورهای وضع، از لحاظ منابع داخلی، رضایتبخش نباشد، می توان با پذیرش وامهای خارجی تدریجی به شرط آنکه با آداب و رسوم و سنن مغایرت نداشته باشد، شرایط مناسب را پدید آورد. در این صورت، شرایط یک زندگی آزاد پدید خواهد آمد. «تولید کنندگان بیواسطه»، خواهند توانست متناسب با خواستها و نیازهای راستین خود و با استفاده مطلوب از اوقات فراغت خویش، در چگونگی تولید و قیمت گذاری کالاها نظارت کنند. به این ترتیب، در جامعه ای توسعه نیافته، شرایطی پدید می آید که حتی در جوامع صنعتی نیز فراهم نیست. انقلاب به استعمار و بهره گیری مادی و فکری از افراد پایان خواهد بخشید.^{۲۹}

اینکه جهان سوم در این فرایند تا چه اندازه توفیق خواهد یافت، به طور دقیق، مشخص نیست. مارکوزه، پیش از این، در کتاب «انسان تک ساحتی» و نیز در کتاب «گفتاری درباره رهائی» چنین چشم اندازی از موفقیت را برای جهان صنعتی طرح کرده بود.^{۳۰} آیا پیش بینی مارکوزه در مورد ایجاد جامعه ای آزاد و خالی از سرکوبی در کشورهای پیشرفته صنعتی تحقق یافته است؟ چنین می نماید که مارکوزه خود، درباره امکانات پیروزی کشورهای در حال توسعه نیز مطمئن نیست!

«... علاوه بر آن، تحقق پیشرفت به شکلی که با مصالح ملی کشورها، هم آهنگی داشته باشد مستلزم آنست که دو قدرت بزرگ صنعتی که امروزه بر جهان تسلط دارند، سیاست خود را نسبت به ملتهای ضعیف تر، تغییر دهند و روحیه استعمارطلبی را در هر شکل و هیات، به دور اندازند. بنابراین، نتیجه می گیریم که در وضع موجود، قرینه و نشانه ای که پیش بینی دگرگونی را میسر سازد، پدیدار نیست.»^{۳۱}

محو یکی از دو ابرقدرت (ابرقدرت شرق) موقعیت را برای یک تازی ابرقدرت دیگر مناسب تر کرده و شرایط توسعه را برای جهان سوم باز هم دشوارتر ساخته است. آیا جهان سوم که در امر توسعه خود با معضلاتی بی شمار روبروست می تواند، چنانکه مارکوزه می پنداشت، همچون میانجی یا محلل انقلاب برای جهان صنعتی، عمل کند؟ اشکالی که بر مارکوزه وارد است این است که او حتی در شرایط جنگ سرد و رقابت دو ابرقدرت صنعتی،

شرایط را برای دگرگونی کشورهای در حال توسعه مساعد نمی دید و این امر با نقشی که او در فرایند رهائی جوامع صنعتی، برای جهان سوم قائل بود، تناقض داشت. چنین می نماید که در آستانه دهه نود میلادی و بازوال ابرقدرت شرق این تضاد شدیدتر شده و تحقق نظریه مارکوزه درباره رسالت جهان سوم بیش از پیش با دشواری روبرو شده باشد.

منابع و مآخذ:

- ازکیا، مصطفی، جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافته روستائی ایران، تهران انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶.

- بنیامین، والتر، نشانه ای به رهائی - ترجمه بابک احمدی، تهران، نشر تندر، ۱۳۶۶.

- عنایت، حمید، جهانی از خود بیگانه، تهران، انتشارات فرمند، ۱۳۵۳.

- مارکوزه، هربرت، انسان تک ساحتی - ترجمه محسن مویدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۹.

- مارکوزه، هربرت، خرد و انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، ۱۳۶۷.

- مک اینتایر، السدر، مارکوزه، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲.

- ساروخانی، باقر، دائرة المعارف علوم اجتماعی، سازمان انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۵۰.

- T. B. Bottomore, The Frankfurt School, Tavistock, London, 1984.

- Hadjor, Kofi Buenor, Dictionary of Third World Terms, I. B. Taurie, London, 1992.

- Marcuse, Herbert, An Essay on Liberation, Penguin Press, Middlesex, 1972

Marcuse, Herbert, One Dimensional Man, London, Sphore Books, 1972.

□ زیر نویس ها

- 1- Developing Countries
- 2- Less Developed Countries
- 3- Backward Countries
- 4- Poor Countries
- 5- Newly Industrialized Countries

۵- السدر، مک اینتایر، مارکوزه، ترجمه حمید عنایت تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲، ص ۳

۶- همانجا

۷- حمید عنایت، جهانی از خود بیگانه، تهران، انتشارات فرمند ۱۳۵۳، ص ۲۸

8- Kritische Theorie, Critical Theory.

۹- هربرت مارکوزه، انسان تک ساحتی، ترجمه محسن مویدی، تهران، امیر کبیر ۱۳۵۹، ص ۸

۱۰- همان، ص ۹

۱۱- همانجا

۱۲- همانجا، برای شناخت دقیق تر مفهوم انسان تک ساحتی رجوع کنید به مارکوزه، انسان تک ساحتی صص ۲۰۳-۲۰۲

13- Herbert Marcuse, One Dimensional Man, London, Sphore Books, 1972, p. 48.

۱۴- مارکوزه، انسان تک ساحتی، ص ۱۴

15- Herbert Marcuse, An Essay on Liberation, Penguin Press, Middlesex, 1972, p. 57

۱۶- White Collar Workers در اصطلاح

جامعه شناسی، به کسانی اطلاق می شود که کارشان نه بدنی است، نه آنکه به تولید کالایی عینی منتهی می شود «نظیر کارکنان دفتری، مدیران و فروشندگان» (به نقل از، درآمدی بر دایرة المعارف علوم اجتماعی، چاپ نزول، تهران، مؤسسه تهران، ۱۳۵۰، ص ۸۵۸).

۱۷- کارگران غیر ماهر Blue collar Workers: کسانی که کارشان بدنی است و به تولید کالا منتهی می شود. مانند کارگران کارخانه های تولیدی.

18- Marcuse, One Dimensional Man, p. 61

۱۹- والتر بنیامین، نشانه ای به رهائی، ترجمه بابک احمدی، تهران نشر تندر ۱۳۶۶، ص ۳۰.

20- Marcuse, op. cit., PP. 61-62

21- dependency theory

۲۲- مصطفی ازکیا، جامعه شناسی توسعه و توسعه نیافتگی روستائی ایران، تهران انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۵۵

23- Marcuse, An Essay on Liberation, p. 83

24- Ibid.

25- coincidence

26- Marcuse, An Essay....., p. 84.

27- Ibid, p. 84.

28- Marcuse, One Dimensional Man, p. 50.

29- Ibid, p. 51

۳۰- نگاه کنید به مقاله نگارنده زیر عنوان «هربرت مارکوزه از آغاز تا انجام، پژوهشی در تحولات اندیشه یک متفکر».

۳۱- مارکوزه انسان تک ساحتی، ص ۸۲.

